

## شاه از ظهور شخصیت‌های محبوب سیاسی می‌ترسید!

۲۴ آذر ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۱۴

علم که دوست قدیمی و همواره مطیع شاه بود، در اواخر دوران پهلوی به خود جرئت می‌دهد و برای شاه پیغام می‌فرستد که کشور در آستانه‌ی التهاب قرار دارد. با این حال، شاه به هویدا که جانشین علم در وزارت دربار شده بود، گفت: مشاعر علم دیگر کار نمی‌کند و قدرت درک شرایط کشور را ندارد.

تاکنون در خصوص چرایی سقوط حکومت پهلوی از دیدگاه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، مقالات و کتاب‌های مختلفی نگاشته شده است. کتاب‌هایی که هرکدام به بررسی یکی از زوایای چرایی قیام مردمی علیه محمدرضا پهلوی و چرایی پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد. با این حال، یکی از مواردی که کمتر به آن پرداخته شده است، تأثیر ویژگی‌های روحی محمدرضا پهلوی در سرعت بخشیدن به سقوط اوست. در این نوشتار، درصدد هستیم تا با مروری بر ویژگی‌های محمدرضا پهلوی در اواخر حکومتش، به بررسی این مسئله بپردازیم که در دهه‌ی پنجاه، رفتار و واکنش‌های او نسبت به توصیه‌ها و مشاوره‌های دولتمردانش که بر هیچ‌کس پوشیده نیست تمامی آن‌ها به دلیل دست‌چین شدن، بسیار مطیع بودند، چگونه بوده است؟

براساس اظهارنظر بسیاری از کارگزاران محمدرضا پهلوی، وی به‌شدت از ظهور شخصیت‌های محبوب سیاسی در بین مردم ترس داشت و تلاش می‌کرد تا افرادی هم که به‌صورت دست‌چین برای پست‌های سیاسی و اقتصادی منصوب می‌شوند، بسترهای مطرح شدنشان در جامعه فراهم نشود. به‌عنوان مثال، با وجود اینکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد دیگر هیچ انتخابات آزادی در ایران در دوران پهلوی برگزار نشده بود، باز هم شاه از مطرح شدن نمایندگانی که خودش به‌گونه‌ای وسواس‌گونه آن‌ها را برمی‌گزید در جامعه ترس داشت. به‌طوری‌که در دهه‌ی ۱۳۵۰ ساواک به روزنامه‌ها دستور داده بود تا می‌توانند در انتشار اظهارنظر نمایندگان فقط به حوزه‌ی انتخابی آن‌ها اشاره کنند و نامی از نمایندگان مجلس برده نشود. در این رابطه، حبیب لاجوردی می‌نویسد: «در دهه‌ی پنجاه هیچ روزنامه‌ای اجازه نداشت سخنرانی نمایندگان مجلس را، که رژیم خود دست‌چین کرده بود، منتشر کند. در موارد نادری هم که سخن نماینده‌ای در مطبوعات منتشر یا از رادیو پخش می‌گردید، تنها به ذکر نام حوزه‌ی انتخابیه‌اش اکتفا می‌شد و هرگز نام خود نماینده به میان نمی‌آمد. ظاهراً رژیم عقیده داشت که حتی صرف ذکر نام نماینده‌ای ممکن است در نهایت، منجر به پیدایش شخصیتی سیاسی با مقبولیت عام گردد.» (۱) محمدرضا پهلوی به‌شدت از ظهور شخصیت‌های محبوب سیاسی در بین مردم ترس داشت و تلاش می‌کرد تا افرادی هم که به‌صورت دست‌چین برای پست‌های سیاسی و اقتصادی منصوب می‌شوند، بسترهای مطرح شدنشان در جامعه فراهم نشود. محمدرضا پهلوی برای اینکه به‌ظاهر نشان دهد که ایران به‌لحاظ سیاسی پیشرفته است، اقدام به تأسیس دو حزب دولت‌ساخته تحت عنوان حزب مردم به رهبری اسدالله اعلی و ملیون به رهبری منوچهر

اقبال می‌کند. با اینکه دو حزب نام‌برده به احزاب «بله قربان» و «چشم قربان» معروف شده بودند و قرار بود که حزب مردم نقش منتقد را در ایران بازی کند، شاه تحمل کوچک‌ترین اظهارنظری را، که مخالف تفکر او یا نشان‌دهنده‌ی تلاش مردان سیاسی برای مطرح شدن در جامعه بود، نداشت. به‌عنوان مثال، در سال ۱۳۵۱، علی‌نقی کنی، دبیرکل حزب مردم، دولت را به دخالت در انتخابات انجمن‌های شهر متهم کرد. علم می‌نویسد: «شاه در مراجعت از شمال در باغ سعدآباد به او گفت: این دکتر کنی چه غلط‌هایی کرده است؟ در اصفهان گفته است این دولت یک دولت ارتجاعی است و انتخابات باید آزاد باشد. چطور به خود اجازه داده است بگوید دولت من دولت ارتجاعی است. ثانیاً چطور ممکن است فکر بکند که انتخابات در سلطنت من آزاد نیست؟ غلط کرده همچو خیالی کرده است. دو روز بعد، موضوع را به دکتر کنی عرض کردم و آن قدر غصه خورده که استعفا داد.» (۲) با کناره‌گیری کنی، ناصر عامری دبیرکل حزب مردم شد، اما طولی نکشید که او نیز به سرنوشت کنی گرفتار شد. عامری در مقام دبیرکل حزب اقلیت، گه‌گاهی برای «ایفای وظیفه» در چارچوبی که گمان می‌برد پذیرفته شده است، انتقادات و پیشنهادهای را مطرح می‌کرد. او پس از افزایش بهای نفت، گفته بود: «باید تحصیلات و معالجه برای مردم مجانی باشد.» غافل از آنکه طرح‌ها و پیشنهادهای که وجاهت ملی دارند، باید از سوی شاه «رهبر انقلاب سفید» اعلام شود و آن‌گاه دیگران در اهمیت و ضرورت آن سخن بگویند و قلم‌فرسایی کنند. «صبح شرفیاب شدم. پرسیدم عامری می‌خواهد به تبریز برود برای انتخابات کرسی خالی سنا، پرسیدم برود یا نرود؟ فرمودند البته برود، ما که به او کاری نداریم. آقایان که این همه سیاست‌مدار هستند که می‌گویند حالا که پول نقد گیرمان آمده است، باید تحصیلات دانشگاهی مجانی باشد و معالجات مجانی باشد. شاه اما ادامه داد: در کنفرانس رامسر این مطلب را شیر فهم کرده‌ایم که هر کس استعداد دارد، ولو بی‌بضاعت، باید درس بخواند و دولت مکلف است به او مخارج تحصیل را بدهد... این آقایان سیاست‌مداران (بدبخت بیچاره) چرا نطق‌های ما را نمی‌خوانند؟» (۳) در واقع شاه در اینجا از اینکه فردی به خود جرئت داده بود به اظهارنظر پردازد و در مورد خط‌مشی کشور اظهارنظر کند، عصبانی شده بود؛ چراکه او فکر می‌کرد فقط او حق تفکر و خط‌مشی‌گذاری در کشور را دارد و بقیه‌ی افراد باید مطیع محض سیاست‌های او باشند. علاوه بر این، مروری بر حوادث تاریخی نشان می‌دهد شاه در اواخر حکومتش، علاوه بر اینکه به تمامی دولتمردان به چشم افرادی که باید مطیع و اجراکننده‌ی تصمیم‌های او باشند، می‌نگریست، حاضر نبود مسئولیت اشتباهات خود را قبول کند. به‌عنوان مثال، مجیدی وزیر کار کابینه‌ی هویدا، از اصل گسترش مالکیت صنعتی و سهیم کردن کارگران در مالکیت کارخانه‌ها از طریق رادیو و روزنامه مطلع شد و با وجود مخالفت با آن، موظف به اجرای آن شد. شاه از سویی دارای قدرت مطلق و دخالت در همه‌ی امور خرد و کلان کشور بود و از سوی دیگر، هیچ‌گونه مسئولیتی را متوجه خود نمی‌دانست. شاه در اواخر حکومتش، علاوه بر اینکه به تمامی دولتمردان به چشم افرادی که باید مطیع و اجراکننده تصمیم‌های او باشند، می‌نگریست، حاضر نبود مسئولیت اشتباهات خود را قبول کند. مجیدی درباره‌ی مفاد و چگونگی اجرای اصولی چون تسری تأمین اجتماعی به همه‌ی مردم و تعمیم بیمه‌ی درمانی به سالخورده‌گان بی‌بضاعت نیز اطلاعی نداشت: «شما بروید و همین الآن اعلام بکنید که این دو اصل به انقلاب (شاه و مردم) اضافه شده است.» مجیدی می‌گوید: «بیشتر این برنامه‌ها، این اصول انقلاب، وقتی فکرش مطرح می‌شد، تازه به ما دستور می‌دادند که بنشینید (نحوه‌ی) اجرائیش را بررسی بکنید» و اگر مخالفت یا اظهارنظری در این باره می‌شد، شاه با ناخرسندی می‌گفت: «اگر ما قرار بود به حرف شما محافظه‌کارها گوش بدهیم، الآن کلاهمان پس معرکه بود.» (۴) شاه از سویی دارای قدرت مطلق و دخالت در همه‌ی امور خرد و کلان کشور بود و از سوی دیگر، هیچ‌گونه مسئولیتی را متوجه خود نمی‌دانست. به‌عنوان مثال، در حالی که قیمت ورقه‌ی آهن پس از تأیید شاه افزایش یافته بود، او خطاب به اعضای شورای اقتصاد گفت: «اصلاً چطور شد که این قیمت

بالا رفت.» یکی از اعضای شورا به خود جرئت می‌دهد و می‌گوید: اعلیٰ حضرت آن را تأیید فرمودید. تا این مسئله عنوان می‌شود، شاه ناراحت شده و می‌گوید از کی تا حالا در مملکت مقام غیرمستول، مستول شده است و سپس از جا بلند شد و از جلسه بیرون رفت. فردایش هویدا، نخست وزیر وقت، به این فرد می‌گوید که اعلیٰ حضرت از این حرفی که شما زدید، خیلی ناراحت شدند و گفتند که در سازمان برنامه یک عده کمونیست جمع شده‌اند و هرکاری که در مملکت غلط صورت می‌گیرد و هر کار بدی که می‌شود را تقصیر من می‌اندازند. (۵) علاوه بر این، در سال‌های آخر دوران پهلوی، با اینکه نشان‌های انحطاط دولت به حدی نمایان شده بود که برخی از مسئولان و کارگزاران محمدرضا پهلوی نیز به آن پی برده بودند، به دلیل توهم شاه و اینکه حاضر نبود هیچ حرفی را برخلاف آنچه دوست دارد، بشوند، هیچ فردی حاضر نبود در این رابطه به شاه گزارشی بدهد. با این حال، گویا علم که دوست قدیمی و همواره مطیع شاه بود، در اواخر دوران پهلوی، به خود جرئت می‌دهد و برای شاه پیغام می‌فرستد که کشور در آستانه‌ی التهاب قرار دارد. با این حال، شاه به هویدا که جانشین علم در وزارت دربار شده بود، گفت: مشاعر علم دیگر کار نمی‌کند و قدرت درک شرایط کشور را ندارد. فرجام سخن مروری بر اظهارنظرهای مسئولان حکومتی در اواخر دوران پهلوی نشان می‌دهد که محمدرضا شاه به قدری دچار توهم شده بود که به هیچ عنوان حتی حاضر نبود مشاوره‌ی افراد دست‌چین شده و مطیع خود را قبول کند؛ چراکه فکر می‌کرد تنها فردی که حق اظهارنظر دارد، خودش است و دیگران باید مجری دستورات او باشند؛ مسئله‌ای که باعث شد سقوط او سرعت بیشتری بگیرد. پی‌نوشت‌ها: ۱. حبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه‌ی ضیا صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹، ص ۴۰. ۲. اسدالله علم، گفت‌وگوهای من با شاه، ترجمه‌ی گروه مترجمان، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۸۰، ص ۳۰۳. ۳. اسدالله علم، همان، ص ۲۴۶. ۴. خاطرات عبدالمجید مجیدی، ویراستار: لاجوردی، طرح تاریخ شفاهی، مرکز مطالعات خاورمیانه‌ی دانشگاه هاورد، ص ۱۳۸. ۵. وحید سینایی، دولت مطلقه و نظامیان و سیاست در ایران، تهران، انتشارات، کویر، ص ۵۱۱. منبع‌برهان

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۸۹۷۲/شاه-های-شخصیت-ظهور>